

.....
.اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

یک مقدار کلمات مرحوم آقای اصفهانی را خواندیم، یک مقدار مطالبی را که ایشان در اثنا فرمودند این چون در خلال بحث های آینده خصوصا در بحث تمسک به اطلاقات کتابی در بحث بعدی در بحث اصالة اللزوم آن جا ان شا الله متعرض می شویم لذا ما یک مقدار مطالب ایشان را تقریبا تند می خوانیم، فقط همان جاهایی که محل اشکال در کلام ایشان است متعرض می شویم.

ایشان قبل از این که ورود در بحث پیدا بکنند چند تا مطلب گفتند که تقریبا ما عبارتش را کامل خواندیم شاید یک مقدارش و بعضی هایش را حذف بکنیم. نکته دیگری که ایشان فرمودند، چون سرّ حذفش هم این است که این مسائل در مباحث اصولی مفصل بررسی شده، جداگانه بحث شده لذا جای خاصی ندارد که این جا باز وقت بگیریم. این مطلبی را که ان شا الله ایشان فرمودند این است که از مقدمات ایشان:

و منها: أنه قد حقق فی الأصول أن الإنشاء و الإخبار من وجوه استعمال اللفظ فی معناه

که گذشت و ریشه های خاص خودش هم به لحاظ ادبی مطرح کردیم.

بعد ایشان می فرماید:

و لیس معنی الانشاء إیجاد المعنی بالذات فی الخارج بآلیة اللفظ

این را هم تا حالا چند بار کرارا گفتیم بلکه چند بار بیشتر، و این همان حرفی است که مرحوم آقای خوئی هم دارند، البته ایشان جور دیگری گفتند آقای خوئی جور دیگر، آقای خوئی می فرمایند که لفظ کارش ابراز است، اگر ابراز از واقع کردیم و واقع را ابراز کردیم آن چیزی که در واقع هست اسمش اخبار است، اگر اعتبار نفسانی را ابراز کردید اسمش انشاء است، ایشان این جور حرف آقای خوئی است و همین استدلالی را که مرحوم آقای اصفهانی دارند دارند.

خلاصه اش این است که

و ليس معنى الإنشاء إيجاد المعنى بالذات فى الخارج بآلية اللفظ؛ لأنه غير معقول

عرض کردم این بحث معقول در وجودات اعتباری مطرح نیست، ایشان کم لطفی فرمودند، وجود اعتباری را گفتیم عالم خاص خودش را دارد، حساب خاص خودش را دارد، از این راه ها نباید وارد شد.

لأن الوجود الخارجى لكل معنى - سواء كان مقوليا أو اعتباريا -

مراد ایشان از معنای اعتباری مثل همین کم و کیف و جوهر و إلى آخره و مرادش اعتباری مثل اعتبار ملکیت، ایشان اعتبار را چون در افق نفس و صقع نفس می بیند مثل وجود خارجی حساب کرده است.

يتوقف على مبادئ ذلك الوجود، و يستحيل وجوده الخاص به، وجودى که خاص به خودش است فى نظام الوجود بمجرد اللفظ فقط

به مجرد لفظ نمی شود. توضیح دادیم که قبول این مطالب ایشان بسیار مشکل است.

كما أنه ليس معنى الإنشاء إيجاد المعنى فى النفس؛ فإن وجوده النفسانى الإدراكى لا يتوقف على التلفظ به

اعتبار می کنید ملک دیگری باشد این احتیاج به تلفظ ندارد. اشکال سر این است که وجوده النفسانى الإدراكى این وجود نفسی ادراکی اعتبار نیست، تا ابراز نشود اعتبار نیست

حتى يوجد به، بل المعقول من الإنشاء هو الإيجاد العرضى

حالا ایشان تعبیر به الایجاد العرضی کرده است، آقای خوئی تعبیر کردند ابراز الاعتبار النفسانى. ایشان می گوید ایجاد هست اما ایجاد

عرضی است، با لفظ ایجاد می کند اما ایجاد ذاتی همان است که در افق نفس است، در صقع نفس واقع شده است، در صقع نفس است

التابع لوجود لفظه بالذات

آنی که بالذات وجود دارد لفظ است، آنی که بالعرض وجود دارد همان اعتبار نفسانى است، حالا اگر این حرف ذاتش درست بود به

نظرم باز حرف آقای خوئی یکمی روشن تر است، ابراز اعتبار نفسانى

.....
 کما فصلنا القول فيه في محله، و اما الوجود الاعتباری

بعد ایشان وارد همین وجود اعتباری می شود، تقریبا آن مباحث است، شما را هم خسته نکنیم، خودمان را هم خسته نکنیم، یک بحث دیگری که هست نکات دیگری است که آن ها را ما باید جای دیگه بگوییم، ان شا الله این چند سطر ایشان بعد روشن می شود که الان وارد نمی شویم.

و منها: أن الوجود الاعتباری

از مقدمات ایشان: این که وجود اعتباری

العارض للمعنی، حالا آن معنا - مقولیا کان أو لا -

اصلا ایشان آن را حساب مقولی مثل رنگ و سیاه و سفید و در و دیوار و إلى آخر

متقوم باعتبار المعبر، و اعتباره عین ایجاد

این محل اشکالات ما با ایشان این است، وجود اعتباری یک وجودی است که قوامش به اعتبار معتبر است، خودش فی نفسه نیست، من عرض کردم حالا چون بعد هم می خوانیم خوب دقت بکنید چون اعتبار، می گویم در زندگی بشر هم این طور بوده حالا این آیا در زندگی بشر واقعا اول این جور بوده یا نبوده آن را هم نمی دانیم چون آن قدیم هنوز برای ما روشن نیست یا این ور بوده یا آن ور بوده، هر دو طرفش احتمال دارد.

می گویند الان در مجتمعات بشری متعارف این است که غالبا یک چیزی را اعتبار ادبی می کنند، بعد غالبا به اعتبار قانونی می رسد لذا تصور اعتبار ادبی خیلی راحت است، این که شما می گوئید شیر آمد حالا من بعد ان شا الله شاید امروز و فردا این را تمام می کنیم، برسد به کلمات مرحوم آقای طباطبائی را هم متعرض می شویم، ایشان روی اعتبارات ادبی بهتر بحث کرده است. ایشان اعتبار ادبی را این جوری می داند یعنی وجود اعتباری این است که من زید را شیر می دانم، ببینید وقتی که شما می گوئید شیر آمد سه تا تفسیر وجود دارد در کتب ادب و غیره، در کتب ادب یعنی در علوم بلاغت در بیان نه در معانی:

۱. یک تفسیر این که شیر یعنی زید یعنی رجل شجاع، در لفظ تصرف می کنید.

۲. یک تفسیر در نسبت تصرف می کند، نسبت آمدن را به شیر داده در صورتی که مال زید است

۳. یک تفسیر در طرف نسبت تصرف می کند

حالا گفتند مجاز سکاکی آن دومی است تصرف در نسبت است چون آقای علامه هم یک چیزی نوشته من بعد متعرض می شوم؛ آنی که من از سابقا یاد می آید، تازگی هم مراجعه نکردم در مفتاح العلوم خود سکاکی من دیدم، حالا معروف در کتب ادب ما این است که به سکاکی نسبت دادند که ایشان مجاز عقلی گرفته، مجاز لفظی نگرفته، این چون خیلی مطلب لطیفی است من گاهی ممکن است تکرار بکنم، روی نکته ای که هست چون خلطی شده، یاد می آید که خودم در مفتاح العلوم اصلا ایشان رد می کند و قبول می کند مجاز لفظی است نه اسنادی است پس در مثل این مجازی که الان به شما عرض کردم از الان تمهید مقدمات بکنیم برای کلمات علامه، شیر آمد سه تا تفسیر بین علمای اصول و ادب و بیان و مفسرین و الی آخره وجود دارد، یکی این که شیر یعنی انسان شجاع، تصرف در لفظ بکنیم و هذا هو المعروف، معروف بین علمای ادب این است

پرسش: استعمال است؟

آیت الله مددی: حالا استعمال نه، تصرف در آن کرده یعنی به قول شما در مرحله استعمال.

یکی این که شیر به معنای خودش است در اسناد، در اسناد آمدن به شیر تصرف کرده است، یکی این که تصرف در طرف اسناد است یعنی این در حقیقت شیر نبوده، انسان است لکن او را شیر دیده است، این جا اعتبار است، بحث اعتبار این جاست، در اسناد هم اعتبار است این جا هم اعتبار است، آن بحث اولی دیگه اعتبار ندارد، می گوید شیر انسان شجاع است. لذا این مثال را من هی عرض می کنم شاید بعد هم بیان بکنم علامه هم عقیده اش همین است، مرحوم آقای طباطبائی هم عقیده اش این است که ما یک نوع تصرف در طرف اسناد می کنیم نه در تصرف لفظی، تصرف یعنی در اعتبار، ابداع می کنیم، ایشان کلمه اعتبار را زیاد بکار برده ما بیشتر کلمه ابداع را، ما ابداع می کنیم یا یک اصطلاحی دیگری هم که گفتیم اعطاء حد الشیء لغیره می کنیم یعنی زیدی را که انسان بود از

لباس انسانیت کانما خارج می کنیم لباس شیر می پوشانیم اما این شیر کجاست؟ در ذهن من است، این در ذهن من است. خوب دقت بکنید! این در خارج نیست، من او را شیر می بینم.

مرحوم آقا شیخ محمد حسین می گوید اینی که در ذهن من است همین اعتبار است، آن ها چی می گویند؟ می گویند اگر در ذهنش هزار اعتبار کرد این به مرحله اعتبار نمی رسد چون اعتبار چیزی نیست، اگر گفت شیر آمد اعتبار کرده است، روشن شد کجا اختلاف است؟ اگر صد هزار بار هم صد هزار معنا اعتبار بکند چون مفروض این است که نیست، خوب دقت بکنید! مفروض این است که این شخص شیر نیست، این که خب مفروض است، به مجرد این که اعتبار بکند شیر باشد گرگ باشد مار باشد، مار بد بدتر بود از یار بد، اعتبار بکند مار باشد، هزار اعتبار بکند، این وارد اعتبار نمی شود، هیچ اثری هم برش بار نمی شود، هیچ نکته ای هم ندارد، این بیشتر به خیالات است حتی تصور هم نیست، مرحوم آقا شیخ محمد حسین می گوید نه، همینی که در افق نفس است، معلوم شد اختلاف ما با ایشان کجاست؟ لذا در این مسائل و در اعتبارات، ما بحثمان الان در اعتبارات قانونی است، اشتباه نشود! ما در بحث اعتبارات ادبی نیستیم، شیر آمد اعتبار ادبی است، ما اصولا در اعتبار ادبی نیستیم لکن انصافا اگر می خواهد اعتبارات قانونی روشن بشود ابتدائا اعتبارات ادبی را روشن بکنیم، آن کاملا واضح بشود که چکار کردیم این جا هم واضح می شود.

لذا خوب دقت بکنید

و منها، از مقدماتی که ایشان دارد. حالا دیگه یواش یواش می خواهیم جمع بکنیم خیلی طول کشید

أن الوجود الاعتباری العارض للمعنی - مقولیا کان أو لا - متقوم باعتبار المعبر

خب من بحثم این است که اگر شما اعتبار کردید شیر و گرگ، فلان، اعتبار شد؟

پرسش: اعتبار که ارزش قانونی ندارد،

آیت الله مددی: نه ارزش ادبی هم دارد؟ چرا می خواهید بگویید شیر؟ برای این که بترسید، کسی از آن می ترسد؟

پرسش: انسان این تعبیر ادبی را که در ذهنش دارد لذتی نمی برد؟

آیت الله مددی: آن خیالات نفس است، اوهام است، انسان قوه خیال دارد، ابداعات نفس است، این را قبول داریم یعنی اعتبار ادبی را ان شا الله عرض خواهیم کرد، چون آقا شیخ محمد حسین هم به این دقت نفروندند ان شا الله عرض خواهیم کرد اصلاً سرّ اعتبار این است که چون وجود ندارد شما به آن وجود می دهید حتماً باید توش نکته ای باشد، عرض کردم یک شعری هست به عربی است می گوید ما جماعتی هستیم دور این حوض نشستیم مثل جماعتی که دور حوض نشسته بودند، خب مثل یعنی چی؟ شباهت دور حوض یعنی چی؟ این لغو است دیگه، این اعتبار نشد که، جماعتی دور حوض مثل جماعتی که دور حوض است، این مثلثیت ندارد که. اصولاً خوب دقت بکنید و لذا در اعتبار نکاتی دارد:

۱. وجود ندارد

۲. حالا که می خواهیم وجود بدهیم طبیعتاً باید از زاویه معین باشد.

۳. نکته ای را باید در نظر گرفت. من ان شا الله در ادراکات اعتباری بیشتر توضیح می دهم، نکته ای باشد که شما این وجود را بهش می دهید.

در اعتبارات ادبی نکته تاثیر در احساسات و عواطف است، تا توانی می گریز از یار بد یار بد بدتر بود از مار بد.

دقت بکنید! اصطلاح مار بد هم در اصطلاح قدیم یک قسم ماری است که از همان دور سمّش را پرتاب می کند، اصطلاح مار بد مراد این است یعنی یار بد این قدر بد است مثل همان مار است احتیاج ندارد که از نزدیک، از دور هم تو را نابود می کند.

خب ببینید یار بد بدتر، چرا؟ تا توانی می گریز، این تا توانی برای این احساس است یعنی این می آید در آن این حالت را ایجاد می کند، آن را تصویر به مار بد می کند تا آن فرار بکند. در حقیقت این ممکن است یار بدش یک انسان خیلی، فرض کنید حتی ممکن است فیلسوف هم باشد، لکن آدم بدی است، آدم بد اخلاقی است خیلی هم عالم باشد، ظاهرش هم نخورد که بد باشد، این دارد می خواهد از او نفرت ایجاد بکند، ایجاد نفرت از او بکند لذا خوب دقت بکنید این مسئله در باب اعتبارات خیلی نکته مهمی است که در باب اعتبارات خودش فرض اعتبار این است که وجود ندارد چون اگر وجود نداشت اصلاً اعتبار لغو است، اعتبار معنا ندارد. این معتبر

دارد و لذا این نکته را خوب دقت بکنید و لذا مرحوم آقاضیا می گوید وجوب یا حکم تکلیفی اعتبار نیست، چرا آقاضیا این حرف را می زند؟ آقاضیا خلافا همه علمای اسلام نه فقط شیعه، علمای سنی، تصادفا علمای سنی وجود حکم تکلیفی را اعتباری می دانند، حکم می دانند، حکم وضعی را اخبار می دانند، اعتبار نمی دانند.

مرحوم آقاضیا به عکس همه، حکم وضعی را حکم می داند حکم تکلیفی را حکم نمی داند، مرحوم آقاضیا حکم تکلیفی را حکم نمی داند، اعتبار نمی داند، چرا؟ چون می گوید شما در حکم چیکار می کنید؟ ابراز اراده می کنید، ببینید آب بیاور یعنی من آب می خواهم، این اراده خودتان را ابراز می کنید، این اراده که امر تکوینی است، این که اراده در شما هست. ابراز هم که بیان است آن هم امر تکوینی است، پس کجاش اعتباری شد؟ ایشان این که می گوید واجب است این به حکم عبودیت است، این به حکم امتثال امر پدر است، پدر که به بچه اش گفت آب بیاور این که می گوید انجام بده این نکته دیگری است و إلا شما یعنی این طور می گویند ای بچه وقتی فهمیدی پدرت یک چیزی را می خواهد آن را برایش انجام بده، این هم گفت آب بیاور، آن اراده خودش را ابراز کرد. مرحوم آقاضیا خلافا تمام علمای اسلام حکم تکلیفی را اعتباری نمی دانند، چرا اعتباری نمی دانند؟ می گوید شما کار اعتباری نکردید، اراده که امر تکوینی است، ابراز هم که امر تکوینی است، شما اراده ات را ابراز کردی، این که شما حرفت را به بچه گفتی یا به عبد گفتید یا موارد دیگر، این که بچه یا شهروند باید آن را انجام بدهد این به حکم عقل است یا به حکم قانون است یا به حکم شرع است، این به لفظ کاری ندارد، این با لفظش فقط می گوید من آب می خواهم، من آب می خواهم، شما که فرزند ایشان هستید آن چه پدر می خواهد انجام بده! پس کجای کار اعتباری شد؟ دقت کنید! چرا؟ چون اعتبار یک نوع تصرف است، می گوید شما کاری نکردید که، اراده شما تکوینی، ابراز شما هم تکوینی، خوب دقت کردید؟ شما ابراز آن اراده کردید لذا ایشان تفسیری که از حکم دارد یا اراده مبرز است یا ابراز اراده است، به نظر ایشان حکم تکلیفی، بله حکم وضعی چون در حکم وضعی می گوید نماز از ده جزء و شرط تشکیل شده است، ببینید اعتبار کرد، آن نمازی که من می خواهم این قدر اجزا و شرایط دارد، این اعتبار است، آن آبگوشتی که من می خواهم مثلا باید توش این باشد، این باشد، این باشد، این اعتبار است، آن نانی که می خواهم باید روی آن کنجد

باشد، این اعتبار است چون در حقیقت نان که این نیست، اعتبار یک چیزی است که شخص اضافه می کند، ایجاد می کند. خوب دقت

کردید؟

آن وقت اعتبار ادبی نقطه اصلی که در نظر می گیرد آن نکته ای را که در نظر می گیرید به طور کلی در اعتبارات ادبی تاثیر بر

عواطف و احساسات است و لذا خوب دقت بکنید در اعتبار ادبی، این را چون آقای طباطبائی هم ننوشتند، حالا ما قبلا این را می

گویم، در اعتبار ادبی لازم نیست که آن مطلب درست باشد، مهم این است که تاثیر باشد مثلا اگر آمد گفت فلانی مثل رستم است

این لازم نیست که رستم وجود خارجی داشته باشد، اصلا رستم وجود خارجی هم نداشته باشد، ما می خواهیم تاثیر در شجاعت

بگذاریم، خوب دقت بکنید، این نکته خیلی لطیفی است اما در اعتبارات قانونی نکته اساسی در اعتبارات قانونی ترتیب آثار است. یا

می گوید اکرامش بکن یا نکن، یا مجرم هست یا مجرم نیست، یا حق سفر دارد؟ ندارد؟ محروم از سفر می شود یا نمی شود؟ اصلا

روح بین این دو تا اعتبار از زمین تا آسمان فرق می کند، آن وقت این نکته را خوب دقت بکنید حالا ما یکمی زود گفتیم چون این

مطلب خیلی دقیق است هر چی تکرار بکنیم چون احتیاج به فکر دارد مثلا آیه مبارکه ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء،

خب به این آیه در خیلی از موارد بحث عبید تمسک شده، مثلا عبد مالک است یا نه، عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء، بحثی را که ما

مطرح کردیم که به این صورت هم الحمدلله مطرح نشده که اصولا این بحث را خوب دقت بکنید که این آیه مبارکه در بیان یک

اعتبار قانونی است یا در بیان یک اعتبار ادبی است؟ خوب تامل بکنید! اگر در بیان یک اعتبار قانونی باشد این برنامه اش این است

که می خواهد ترتیب آثار بدهد یعنی شما نگاه بکنید در جامعه زمان عرب یا حتی در جامعه های بعدی با عبد چکار می کردند؟ ما هم

همان کار را می کنیم، عبد مالک نبود، عبد را ممکن بود بگشاد، عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء، عبد قادر بر هیچی نیست این می

شود اعتبار قانونی. شما در هر جایی می تواند ازدواج بکند؟ نه، می تواند خرید و فروش بکند؟ نه، نه مالک می تواند بشود، نه حق

دارد خودش سفر برود، نه، عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء اما ما عرض کردیم انصافا، البته یکمی این مطلب بنده با کلمات فقها

مخالف است، انصافاً در فقه ما در بحث عبید این طور نیست اما این مطلب بنده با روایات موافق است لکن دیگه الان اصحاب جور دیگه فکر می کنند.

من معتقدم که اگر ما باشیم و این تعبیر ضرب الله مثلا، مثل خودش همان ضرب المثل است، امثال. امثال در جامعه ما اعتبار ادبی اند نه اعتبار قانونی، خدا می خواهد مثل بزند، مثل می شود اعتبار ادبی، این دیگه اعتبار قانونی ندارد. اگر بار قانونی نداشت این لازمه اش این نیست که اگر در جامعه با عبد بدترین کارها را انجام دادید این ها درست باشد، در اعتبار ادبی لازم نیست که درست باشد، در اعتبار ادبی فقط همین مقدار که در شما تاثیر بکند، نکته را خوب دقت بکنید! در اعتبار ادبی فرض کنید در کشور هایی بود که اصلاً عبد را در آب جوش در حال جوش می انداختند می سوزاندند، این معنایش این نیست که این کار درست است، اگر عبد مالک نبود این معنایش این نیست که این درست است، این معنایش این است که در جامعه وجود دارد اما این درست است یا نه بحث دیگری است، این قانون است یا نه بحث دیگری است.

ظاهر آیه مبارکه اگر ما باشیم ضرب الله مثلا عبدا، این مثل که باشد اعتبار ادبی می شود، مثل ضرب المثل هایی که هست، یک ضرب المثلی هست که مثلا ملانصر الدین این جوری گفت، این ضرب المثل ها را ما فقط برای تاثیر می گذاریم حالا ممکن است ملانصر الدین وجود خارجی هم نداشته باشد اصلاً. رستم وجود خارجی هم نداشته باشد، این را خوب دقت بکنید چون مرحوم آقای طباطبائی این نکته را هم ننوشتند.

پرسش: درست بودنش یا واقعیت بودنش؟

آیت الله مددی: درست بودنش به این است که لازم نیست واقعی هم باشد، درست هم هست

پرسش: دو تا حرف است، یک بار می گوئیم درست است یعنی اخلاقاً درست است یا درست نیست

آیت الله مددی: ناظر به آن نیست، چون نیست، وقتی یک چیزی نیست وقتی می خواهد او را اعتبار بکند این اعتبارش نکته می خواهد. نکته اش تاثیر در احساسات است، نکته اش تاثیر در عواطف است اما این که این در خارج هست یا نه این اصلاً ناظر به او

.....
نیست و لذا من کرارا عرض کردم در مجموعه روایاتی که ما داریم فقط در دو مورد به این آیه استدلال شده در حکم، فقط دو مورد. حالا در کتب فقها نگاه بکنید زیاد آوردند، لقوله تعالی عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء، دو مورد است، یک موردش طلاق است که این یک بحثی بوده بین اهل سنت هم بوده، از زمان صحابه هم مطرح شده، بحث این بوده که عبد حق ندارد ازدواج بکند إلا به اذن مولا، مولا دامادش بکند، بحث این بوده که حالا که داماد شد آیا مولا می تواند طلاق بدهد؟ توانست که ازدواج بکند، در این جا ابن عباس از پیغمبر نقل کرده، این روایت هم در اهل سنت منحصر به ابن عباس است چون خیلی بین ما مشهور است، محل کلام هم هست عده ای هم قبول ندارند، پیغمبر فرمودند چرا افرادی می آیند عبید خودشان را، بردگان خودشان را داماد می کنند، به ازدواج وادارشان می کنند و بعد می آیند طلاق می دهند الطلاق بید من اخذ بالساق

من اخذ بالساق کنایه از شوهر یعنی مولا دیگه حق ندارد، اخذ بالساق کنایه از آن است، طلاق حق شوهر است، اگر تو این عبت را داماد کردی و ازدواج کردی طلاق دیگه دست تو نیست، این دفعه دست عبد است، از دست تو خارج می شود و دست عبد است. این یک روایتی است چون شاید شنیده باشید که الطلاق بید من اخذ بالساق، مورد این روایت منحصرا در بین اهل سنت، در روایات ما هم تصادفا نیامده، حکمش آمده اما این تعبیر الطلاق بید من اخذ بالساق که در لسان ها مشهور شده، عرض کردم ابن عباس یک مشکل کلی در روایاتش هست، اهل سنت هم بالاخره از یک راه هایی جواب دادند نه این که اهل سنت ملتفت نیستند، چون ابن عباس در وقت فوت پیغمبر ده ساله یا دوازده ساله بود، اصلا در آن حد ها نبوده و آمدنش هم به مدینه اصولا با پدرش در مکه بود، بعد از سال هشتم است، بعد از فتح مکه است، اصلا آمدنش به مدینه بعد از سال هشتم است. الان حوادث سال دوم، سوم، بنای مسجد مدینه فلان، جنگ خیبر ... را ایشان نقل می کند مثلا حوادث این طوری، ابن عباس کلا اصلا در مدینه هم نبود، حالا بچه پنج شش ساله بود جای خودش، اصلا در مدینه هم نبوده، کلا در مدینه نبوده که این حوادث را نقل بکند لذا اهل سنت هم معتقدند آن چه که ابن سینا نقل می کند اصطلاح گذاشتند از قبیل مرسل صحابی، از قبیل مرسل است، حتی بعضی هایشان معتقدند کل حدیثی که ثابت شده ابن عباس دقیقا در صغر سن از پیغمبر نقل کرده چهار تاست، حالا هزاران حدیث از قول ابن عباس کلش چهار تاست. بعضی ها هم شاید تا

.....
دو تا یا یکی گفتند، در آن چهار تا هم مناقشه کردند، هفت تا هم گفتند، چهار تا هم گفتند، خوب دقت بکنید! من می خواهم بگویم که وقتی ابن عباس یک چیزی را نقل کرد خود سنی ها هم قبول می کنند از باب حجیت قبول می کنند اما انصافا خودشان هم گیر دارند، آن وقت جایی که ابن عباس منفرد نقل می کند که قال رسول الله الطلاق بید من اخذ بالساق، مولا حق طلاق ندارد، روشن شد؟ این مطلب در فقه ما هم آمده. در روایت آمده که حق طلاق ندارد، کار عبد است، در یک روایت که صحیحه هم هست مال زراره، قلت این که طلاق به ید عبد است یا به بید مولا؟ قال علیه السلام بید المولا، قال الله تعالی عبدا مملوكا لا یقدر علی شیء، أ فشیء الطلاق؟ به ظاهر آیه تمسک کردند برای این که طلاق دست عبد نیست، دست مولا است. این یک مورد است.

پرسش: امام ضابطه می دهد، شیء، طلاق هم شیء یعنی شما هم به اشیای دیگر بگویید

آیت الله مددی: خب از کجا شما این را در آوردید؟

پرسش: از همین صغری و کبرایی که هست

آیت الله مددی: ابداء. اگر این طور بود ده ها مورد دیگر هم به این آیه مبارکه، یک مورد دیگه هم تمسک به آیه شده. یک مورد دیگه هم هست، عرض کردیم در این مورد هم معارض داریم، در همین موردی که امام تمسک کرده از خود ائمه معارض داریم که مولا حق طلاق ندارد، حق طلاق مال عبد است. البته آن روایتی که می گوید حق طلاق مال عبد است الان در ذهنم نیست آقایان در بیاورند، آن جا روایت ابن عباس نیست که الطلاق بید من اخذ بالساق نیست، آن تعبیر نیست، فقط می گوید بید عبد، تعبیرش این است نه این که آن روایت ابن عباس را ذکر بکند، آن متن روایت ابن عباس اصولا پیش ما نیامده، پیش اهل سنت هم در کتب درجه یکشان یعنی صحیح مسلم و بخاری نیامده، در سنن دار قطنی آمده است، خب آن هم مرد معروفی است خود دار قطنی لکن جز کتاب های سه و چهار است، سه است دیگه، دو هم حتی مشکل است، سه و چهار است، یک را بخاری و مسلم قرار بدهیم، وسط هایش هم مثل نسائی و این ها .

پرسش: در عوالی اللئالی آمده است

آیت الله مددی: خب دیگه از سنی ها گرفته است، واضح است، از همان کتاب اهل سنت گرفته است.

علی ای حال الطلاق، البته احتمال دارد قبل از غوالی اللثالی در کتب علامه هم آمده باشد چون عرض کردیم دو تا زمان در میراث های ما، این را من کرارا عرض کردم، یکی شیخ طوسی در خلاف و یکی علامه در تذکره، عده ای از روایات نبوی را این ها آوردند مثلاً شیخ طوسی چون شیخ طوسی بحث با اهل سنت است، این روایت پیش اهل سنت بوده آورده و بعد اصحاب ما به عظمت شیخ این را در مصادر خودمان آوردند، یکی هم علامه در تذکره است، اصولاً راه نفوذ روایات عامیه، این را به طور کلی خدمتتان عرض بکنم در کتب اصحاب ما این دو بزرگوارند و هر دو بزرگوار در کتاب فقه مقارن، الان عرب ها مقارن تلفظ می کنند، صحیحش مقارن یا به فارسی تطبیقی، الان در فقه مقارن یا فقه تطبیقی وقتی متعرض می شوند، این دو تا کتاب هر دو فقه تطبیقی اند، فقه امامی نیستند، نه خلاف فقه امامی است و نه تذکره فقه امامی است، خب آوردند در یک فقه مقارن مثلاً این احتمال در آن هست البته مواردش مختلف است لا اقل به عنوان الاحتجاج به علیهم، نه الاحتجاج به، الاحتجاج علیهم که به اصطلاح آقایان جدلی است نه برهانی، آوردن در این کتاب ها ممکن است صبغه جدلی داشته باشد نه صبغه برهانی اما چون شیخ آورده و علامه بعد ها نقل کردند و بعد ها هم ادعای شهرت کردند و بعد هم گفتند النبوی المشهور، النبوی المستفیض، این را من یک قاعده کلی چند بار تا حالا عرض کردم در فقه شیعه خوب دقت بکنید ما ده ها حدیث از این قبیل داریم، علی الید ما اخذت از این قبیل است، به هر حال آن احادیث دیگه إن الله إذا حرّم شیئاً حرم ثمنه از این قبیل است و إلی آخره.

پرسش: این قال النبی را اسناد جزمی بدهد کذب نیست؟ آیا برای خودش مسلم است

آیت الله مددی: در بحث فقهی می خواهد به آن استدلال بکند، کار به اسناد ندارد.

علی ای حال این خوب روشن شد؟ مثال های دیگه هم هست اگر فرصتی بود چون این مثال ها خیلی تاثیرگذار است، دقت بکنید آن نکته ای که شما می آئید امری را که موجود نیست می بینید یعنی اعتبار می کنید در اعتبارات ادبی نظر به صحت و سقمش نداریم. نظر به این نداریم که کار رستم درست بود یا نه، نظر به این نداریم که رستم وجود خارجی دارد یا نه، اصلاً نظر به او نیست، نظر به

تاثیر در عواطف و احساسات است، نظر به این است که ایجاد همت بکند روح شجاعت، مثلاً حالا مثال هایی هم تصادفاً در این حواشی ای که بر اصول فلسفه نوشتند یکی دو تا مثال هم آورده که چطور در افراد ایجاد همت کرد اما توضیح کافی نداده. در اعتبارات ادبی نکته آن است اما در اعتبارات قانونی می آید آثار را نگاه می کند، می گوید اگر مثلاً فلان کار را انجام دادی شما مجرمید، شنیدم در بعضی از کشور ها اگر کسی می خواهد مقامات بالا مثل وزارت را بگیرد این سابقه اش را نگاه می کنند حتی اگر تخلف رانندگی کرده دیگه وزیر نمی شود. با این تخلف رانندگی از چیز های دیگه محروم نمی کنند مثلاً می تواند مطب باز بکند اما اگر نگاه کرد در پرونده اش در طول تاریخ چهل ساله، یک بار مثلاً بعد از سن ۱۸ سالگی، بعد از این که اجازه رانندگی داشته یک بار تخلف رانندگی کرده باشد دیگه او را وزیر نمی کنند. این را چی می گویند؟ مجرم، مجرم یعنی تاثیر، این آیا واقعا مجرم است؟ نه، ممکن است یک دفعه بوق زده باشد مخصوصاً که آن ها گاهی بوق زدن هم پیششان ممنوع است، حالا حواسش پرت بود یک بوقی هم زد، می گوید نه، این را می توانیم بهش اجازه بدهیم استاد دانشگاه بشود، مطب باز بکند، بهش می توانیم اجازه بدهیم غرفه تجارت داشته باشد، کارت بازرگانی بهش می دهیم اما این وزیر نمی شود یا این نماینده مجلس نمی شود، کسی که در طی چهل سال حتی یک کار، این اسمش اعتبار قانونی است، اعتبار قانونی یعنی این یعنی شخصی را که بسیار آدم خوبی است می گوید من مجرم می دانم، برای وزیر شدن مجرم می دانم، اعتبار قانونی یعنی این.

این نه به خاطر تاثیر بر احساسات است، بار قانونی دارد، خوب دقت بکنید، این مسئله بار قانونی یک مطلبی است که خیلی قابل توجه است، عرض کردم ما یک مقداری خواندیم این چند روزه که از مجموعه کلمات این دو بزرگوار که این بحث اعتبارات قانونی مخصوصاً اعتبارات کلا و مخصوصاً قانونی کارش روشن بشود.

حالا به هر حال بعد ایشان می فرمایند:

و منها: أن الوجود الاعتباری العارض للمعنی

این وجود اعتباری عارض معنا نیست

این وجود اعتباری تا لفظ نیاید نیست، چون خودش فی نفسه نیست، شما در نفستان اعتبار می کنید چه ارزشی دارد؟ صد هزار اعتبار می کنید. تا نیاید، تا آن نشود نیست، ایشان دارد که

مقوم باعتبار المعتمد، و اعتباره عین ایجاد

همین که در افق نفس و در صقع نفس اعتبار کرد ایجاد می شود، نمی شود، ایجاد پیدا نمی کند، اختلافات ما با مرحوم شیخ محقق خیلی زیاد است

فهو من أفعاله المباشرة

عرض کردیم اصطلاحاً من تسبیح را تکان می دهم این را فعل مباحثی می دانم، من ورقه را می سوزانم فعل تسبیبی یا تولیدی اصطلاحاً، اگر من کاری را انجام دادم مقدمات عمل از من بود بعد عمل صادر شد طبیعتاً یعنی قهراً، این را بهش فعل تسبیبی می گویند، ایشان از قبیل فعل مباحثی می داند

فهو من أفعاله المباشرة، و لا يعقل التسبب إلى اعتبار نفسه بقول أو فعل.

آن بله، آنی که در نفس است تسبیبی به این معنا نیست اما این هنوز اعتبار نیست

نعم، حیث إن غیره أجنبي عن ذلك الاعتبار

ایشان در این جا گیر کرده، برای اجنبی و برای شخص دیگه باید لفظ بیاورد، باید وسیله برای ارتباط بیاورد

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين